

دیدگاه فاضل نراقی در فقه القضا

معصومه جلالی

مسند قضا شایسته چه کسانی است؟

در دوران پیش از نهضت مشروطه، قضاوت، از شئون روحانیت شمرده می‌شد و دولتمردان دخالت چندانی در آن نداشتند. اجرای شریعت که از کارهای مجتهدان بود و به دست علما انجام می‌شد، با اداره قضایی دولت رقابت می‌کرد و علما قدرت دولت را در امر قضا نامشروع می‌دانستند و این دوگانگی دستگاه، برخاسته از اندیشه شیعه است که دستگاه‌های حکومت‌های جور را به رسمیت نمی‌شناسد. این دوگانگی در ایران تا عصر صفوی ادامه یافته بود. در دوره نادری، نادرشاه افشار با از میان برداشتن مقام روحانی، رسیدگی به همه کارهای قضایی را به محکمه‌های عرف منحصر ساخت؛ ولی عباس میرزا، ولی عهد فتحعلی‌شاه دست به اصلاحات زد و کوشید تا محاکم شرع را قضات شریعت و شایسته اداره کنند.^۱

عالمان دین به دلیل موقعیت خاصی که در میان مردم داشتند، پناهگاه ستمدیدگان و افراد بی‌پناه شمرده می‌شدند و نیازمندی‌های اجتماعی مردم را از طریق قضا و حکومت شهرها و دخالت در امور حبسیه و دیگر وظایف مجتهدان برطرف می‌ساختند.

محقق گرانقدر، ملاح احمد نراقی به دعاوی مردم رسیدگی می‌کرد؛ پاسخگوی سؤالات قضایی مردم بود؛ و از این‌که مردم دعاوی خود را نزد حاکمان دولتی می‌بردند، شکایت داشت. ایشان در آغاز مبحث ولایت فقیه در کتاب عوائد الایام می‌فرماید:

۱. نجمی، ناصر، ایران در میان دو طوفان، ص ۲۹ و ۱۹۸ (به نقل از حوزه اندیشه، شماره ۷۶-۷۷، آذرودی ۱۳۷۵ (ویژه‌نامه علامه نائینی)).

من گروهی از مردم را می‌بینم که امور خود را در زمان غیبت نزد حاکم جور می‌برند و او را ولی خویش در این امر قرار می‌دهند و بر این مسئله دلیلی ندارند یا دلایل ناقصی را ارائه می‌دهند. با این وجود این مسئله امر مهمی است که فقط در یک مورد خاص منحصر نیست.^۱

فاضل نراقی نه تنها به بردن دعاوی نزد حاکمان جور اعتراض می‌کند، بلکه به افرادی که شرایط تصدی این امر را به طور ناقص دارند نیز خرده می‌گیرد و می‌فرماید:

افراد غیرمحتاط و طلاب ناوارد که به محض دیدن قدرت ترجیح و استنباط امور فرعی، در جایگاه حکومت و قضا نشسته و امور رعیت را در دست می‌گیرند، درباره آنچه که انجام می‌دهند، دلیلی در دست ندارند؛ تنها به آنچه که از علما می‌شنوند، اکتفا می‌نمایند و از آن‌ها تقلید می‌کنند بدون این‌که اطلاعی از جایگاه فتاوی آن‌ها داشته باشند. لذا هلاک می‌کنند و هلاک می‌شوند، آیا خداوند (در این کار) به آنان اذن داده یا بر خداوند افترا می‌بندند؟^۲ وی درباره محکمه‌های عرف، آن‌جا که از ایشان سؤال می‌شود که اگر «مدعی علیه» حاضر به بردن مرافعه نزد حاکم جامع‌الشرایط نباشد، آیا می‌تواند به حاکم عرف رجوع کند و او را بر حاضر شدن ملزم کند؟ می‌فرماید:

ضرورتی نیست که مسئله را به حاکم عرف عرضه نماید، بلکه اگر متضمن ضروری باشد هم، جایز نیست. حکم به رعایت جایز است. پس بدون حضور «مدعی علیه»، حاکم مرافعه و حکم می‌کند.^۳

با توجه به بیانات ملااحمد نراقی، در این مقاله سعی شده است که ابتدا دیدگاه این محقق گرانبمایه درباره این‌که تنها، فقها شایستگی تصدی امور رعیت و از جمله رسیدگی به منازعات را دارند و شرط اجتهاد به عنوان اصلی‌ترین طریق اطلاع از قوانین الهی برای قاضی، از دیدگاه این محقق فرزانه بررسی گردد.

۱. ولایت‌ها و شئون فقیه

به نظر بسیاری از دانشمندان اسلامی فقیه از سه نوع ولایت برخوردار است: الف) ولایت در افتاء؛ ب) ولایت در اجرا و اداره؛ ج) ولایت در قضا. اما مواردی که امام بر آن‌ها ولایت دارد و همه آن‌ها در فقه اسلامی به تفصیل بیان شده و نشان‌دهنده پیوند عمیق

۱. نراقی، احمد، عوائد الایام، (چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵) ص ۵۳۰.

۲. همان، ۳. وسائل و مسائل، نسخه خطی.

مقام ولایت با کلیت آن مسائل است، عبارتند از:

۱. ولایت بر نصب یا عزل فرماندهان و فرمانروایان؛
۲. ولایت بر بیت المال؛
۳. ولایت بر وقف و موقوفات شرعی؛
۴. ولایت بر حدود و اقامه آن؛
۵. ولایت بر ردّ مظالم؛
۶. ولایت بر ائمه جمعه و جماعات؛
۷. ولایت بر متولیان امور حسبه؛
۸. ولایت بر جهاد و جنگ و صلح؛
۹. ولایت بر جهاد ابتدایی؛
۱۰. ولایت بر قتال مرتدان؛
۱۱. ولایت بر قتال اهل بغی؛
۱۲. ولایت بر قضا، نصب، عزل و ابقا و تنفیذ قاضیان؛
۱۳. ولایت بر زکات و خمس و موارد مصرف آنها؛
۱۴. ولایت بر امور حج و امارت حجاج؛
۱۵. ولایت بر تمامی صدقات مالی، و مالیات؛
۱۶. ولایت بر غنائم جنگی و معادن؛
۱۷. ولایت بر شفعه؛
۱۸. ولایت بر تقسیم صدقات و غنائم جنگی؛
۱۹. ولایت بر یتیمان و مسکینان؛
۲۰. ولایت بر اسیران جنگی؛
۲۱. ولایت بر خراج و زمین های خراجی؛
۲۲. ولایت بر امور زندان ها و زندانیان؛
۲۳. ولایت بر تعزیرات حکومتی؛
۲۴. ولایت بر زمین های بایر و دایر؛
۲۵. ولایت بر قطاع ملکوت؛
۲۶. ولایت بر اموال و نفوس.

موارد یاد شده، همگی در مجموعه گسترده فقه متبلور است و بیانگر تأثیر عمیق عقیده به نظام ولایت و امامت در پیدایی مسائل و ابواب فقهی است.

۲. تفاوت شأن قضا با دیگر شئون ولی فقیه

همان گونه که بیان کردیم، سه شأن عمده قاضی، افتای ولایت عامه و قضا بود؛ شئون دیگر به نحوی به همین سه شأن برمی‌گردد.^۱

آیت‌الله معرفت تفاوت‌های مقام قضا را با مقام افتا در فقیه این گونه بیان کرده‌اند: اولاً افتا، اخبار است نه انشا، در حالی که حکم قضایی انشا است نه مجرد اخبار؛ ثانیاً افتا اختصاص به موارد کلی دارد و حکم قضایی مخصوص موارد جزئی است؛ ثالثاً تشخیص موضوع از وظایف فقیه نیست، در حالی که همین کار از مهم‌ترین وظایف قاضی می‌باشد. شأن ولاء یا ولایت عامه از جهت تشخیص موضوع و مصداق، شبیه حکم قضایی است، گرچه از آن رو که با مصالح عموم سر و کار دارد، بالاتر از شأن قضاست.^۲

صاحب مفتاح الکرامه درباره تفاوت قاضی، مفتی و مجتهد و فقیه می‌گوید: هرچند ممکن است تمام این موارد در یک نفر مجموعاً وجود داشته باشد، ولی این شخص صرفاً به جهت حکم و الزامش قاضی، به مجرد اخبار و اعلام مفتی، به لحاظ استدلالش مجتهد نامیده می‌شود.^۳

ملا احمد نراقی هم سخنانی قریب به همین سخنان برای تفاوت شأن قضا و افتا بیان کرده‌اند.^۴

۳. سابقه بحث ولایت فقیه در سخن فقهای قبل از ملا احمد نراقی

یکی از عائده‌های مهم کتاب عوائد الایام ملا احمد نراقی به بیان ولایت فقها اختصاص دارد که ملا احمد در همان آغاز بحث آنان را حکمرایان در زمان غیبت و جانشینان امام (ع) می‌نامد. در میان علمای متقدم بر ملا احمد، نخستین کسی که به ولایت فقیه در موارد خاص اشاره دارد، محقق حلی (متوفی ۶۷۲ هـ.ق) است، محقق حلی در آخر باب خمس به طور ضمنی به استحقاق فقیه به عنوان «من الیه الحکم» برای استفاده و صرف سهم امام اشاره می‌کند.^۵

علامه حلی (متوفی ۶۷۲ هـ.ق) نیز اشاراتی به ولایت فقیه دارد، ولی اغلب آن‌ها بر

۱. آملی جوادی، عبدالله، پیرامون وحی و رهبری (چاپ دوم، قم: الزهراء، ۱۳۶۹) ص ۱۷۹.

۲. معرفت، محمدی، ولایت الفقیه ابعادها و حدودها، جمعیت تحقیق و تألیف، ۱۴۰۲ ق.

۳. حسینی عاملی، محمد جواد، مفتاح الکرامة (بیروت، در الاحیاء و التراث العربی)، ج ۱۰، ص ۳.

۴. نراقی، ملا احمد، مستند الشیعه (چاپ اول، مشهد: مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث) ج ۱۷، ص ۱۵.

۵. محقق حلی، شرایع الاسلام (تهران: مکتب مرتضویه، ۱۳۴۴) ج ۱، ص ۴۰۹.

موارد قضا و افتا است.^۱ در باب خمس نیز به تبعیت از محقق حلی، ضمن مقایسه حکم سهم امام (ع) با حکم امام غایب (عج) فقیه را متولی حصه امام (ع) معرفی می‌نماید.^۲ علامه حلی در باب جهاد، از مسئله امام عادل و مفروض الطاعه به طور مبسوط بحث می‌کند و عقاید اهل سنت را در مورد اختیار و انتخاب یک امام از میان اهل حل و عقد و اهل شورا رد می‌کند، ولی در نهایت خود، جانشینی برای امام (ع) در حال غیبت معرفی نمی‌کند و بحث امامت و شرایط آن را مختص علم کلام می‌داند و می‌فرماید:

عادت فقها بر این جاری شده است که امامت و شرایط آن را در این باب (قتال باغی) ذکر می‌کنند تا معلوم شود اطاعت چه کسی واجب، و خروج بر چه کسی حرام، و قتال با چه کسی واجب است؛ ولی این مسئله از قبیل مسائل علم فقه نیست، بلکه از مسائل علم کلام است.^۳

اما همان گونه که اشاره کردیم، مستقیم و غیرمستقیم در کتب فقهی خود بر ولایت فقیه صحه می‌گذارد. شیخ مفید، طلایه دار صفوف مقدم نظریه پردازان نیابت فقیه از امام معصوم (ع) در آغاز سه سده نخستین دوره غیبت کبری محسوب می‌شود. وی کوشیده است به جای محدث بودن، رهیافتی استنباطی در زمینه ولایت فقیه ارائه دهد. شیخ مفید در این باره می‌فرماید:

هنگامی که سلطان عادل برای ولایت در آنچه ذکر کردم، وجود نداشت، بر فقهای اهل حق، عادل، صاحب رأی، عقل و فضل است که ولایت آنچه بر عهده سلطان عادل است، بر عهده گیرند.^۴

اما به طور کلی، مسئله نیابت از امام، قبل از ملا احمد نراقی، به عنوان یک موضوع مستقل، بحث نشده و بدان توجه نشده بود. و در ابواب مختلف فقهی برحسب ضرورت، اشاراتی شده بود. کار مهم دیگر مرحوم نراقی، تحلیل عقلی خاص خود، در اثبات این ولایت است.

۴. فاضل نراقی چگونه تصدی مسند قضا را برای ولی فقیه اثبات می‌کند؟

معمولاً فقها در ضمن مباحث فقهی مربوط به قضا، بحث ولایت فقیه را مطرح می‌کرده‌اند، نه به صورت جداگانه. و در ضمن تعریف قضا، ولایت فقیه را هم بیان

۱. علامه حلی، تذکره الفقهاء (تهران: مکتب مرتضویه، ۱۳۴۴) ج ۱، ص ۴۰۹.

۲. همان، ص ۲۵۵.

۳. همان، ص ۲۵۶.

۴. شیخ مفید، مقنعه (قم: مؤسسه نشر الهادی، ۱۴۱۰) ص ۶۷۵.

می نموده‌اند. اما محقق نراقی در بحث جداگانه‌ای در کتاب عوائد الایام، شئون ولی فقیه را یکایک بیان کرده و دلایل اثبات آن‌ها را نیز شرح داده است.

یکی از کارهای مهم ملا احمد نراقی تحلیل عقلی بر اثبات امر ولایت برای فقیه است. وی در کتاب عوائد الایام، می‌فرماید:

از بدیهاتی که هر عالم و عامی می‌فهمد این است که اگر پیامبر(ص) وقت مسافرت به کسی بگوید تو وارث و خلیفه و امین و حجت من هستی و به جای من قرار داری و مرجع همه امور می‌باشی، این بدیهی است که این شخص عهده‌دار همه چیزهایی که بر عهده پیامبر(ص) بوده، می‌شود. مثل این‌که حاکمی یا سلطانی به وقت مسافرت بگوید: «فلانی جانشین و امین من است.» آیا شکی باقی می‌ماند که او حق انجام هر کاری را که در اختیار سلطان است دارا می‌باشد؟ چرا چنین نباشد، در حالی که اکثر نصوص وارده در حق اوصیای معصوم(ع) که بر اساس آن به ولایت و امامت آنان استدلال می‌شود و متضمن اثبات جمیع اختیارات پیامبر(ص) برای امامان(ع) است، چیزی بیش از تفاسیری که درباره فقهای عصر غیبت و در نصوص آمده است، ندارد. به خصوص وقتی که در حق فقها آمده است که آنان بهترین خلق خدا بعد از امامان(ع) و افضل مردم پس از انبیاء(ص) می‌باشند.^۱

در امر دیگری که در اثبات وظایف ولی فقیه آورده شده، این است که:

۱. شکی نیست که شارع رؤوف و حکیم می‌بایست ولی و قیّم و متولّی برای مردم قرار داد. در این امر دلیلی بر نصب فرد معین یا نامعین، غیر فقیه در دست نیست. اما در مورد فقیه اوصاف زیادی برای تصدی این امر وجود دارد که به صراحت، نصب فقیه از جانب خداوند برای تصدی این امور را بیان می‌کند.

۲. اگر فرض کنیم که ولایت برای هر فرد مسلمان یا عادل ثقه - اعم از فقیه و غیر فقیه - ممکن باشد، فقیه حتماً جزو این افراد قرار می‌گیرد. اما اگر این امر را برای فقیه به تنهایی ثابت کنیم، افراد عادی ثقه، عادل و مسلمان نمی‌توانند مجاز به این امر شوند. پس با وجود این همه روایات شکی باقی نمی‌ماند که امر برای فقیه ثابت است.^۲

پس از بیان این دلایل که ولایت عامه را برای فقیه ثابت می‌کند، فاضل

۱. نراقی، ملا احمد، عوائد الایام، ص ۵۳۵.

۲. همان.

نراقی به روایات متعددی استناد می‌کند.^۱ از جمله این نصوص و روایات می‌توان به مقبوله عمر بن حنظله اشاره نمود. این حدیث را محدث کلینی با پنج واسطه از عمر بن حنظله از امام صادق (ع) روایت کرده است. عمر بن حنظله می‌گوید:

«از امام صادق (ع) درباره دو شیعه که در بدهکاری یا میراث با هم منازعه دارند، پرسیدم که آیا برای آن‌ها جایز است که نزد سلطان جور یا قضات منصوب از جانب وی بروند تا در مورد آن‌ها داوری نماید؟ امام (ع) فرمود: «هرکس در دعوی حق یا از آنان داوری بخواهد از طاغوت داوری خواسته و آنچه را به حکم او دریافت می‌کند - اگر چه حق باشد - سحت و حرام است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «می‌خواهند نزد طاغوت دادخواهی کنند، در حالی که مأمور به انکار طاغوت می‌باشند».^۲

عمر بن حنظله پرسید: پس آنان منازعه خود را چگونه حل کنند؟ امام (ع) فرمود: به فردی که از شیعه که راوی حدیث ماست و احکام ما را در باب حلال و حرام می‌داند، رجوع کرده، او را داور خود قرار دهند؛ زیرا من او را بر شما حاکم ساخته‌ام. پس هرگاه طبق حکم ما داوری نماید، و رأی او پذیرفته نشود، حکم خداوند سبک گرفته شده و رأی ما رد شده است.^۳

یکی دیگر از ادله ولایت عامه فقیه، توفیق (نامه) مبارک امام عصر (عج) به دومین نایب خاص آن حضرت، یعنی «محمد بن عثمان سمري» است. در این توفیق آمده است: در مورد حوادثی که پیش خواهد آمد، به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خداوندم.^۴

حدیث دیگر در این باب مشهوره ابی خدیجه است. این حدیث را شیخ صدوق با چهار واسطه از ابی خدیجه روایت کرده است؛ وی می‌گوید:

امام صادق (ع) مرا نزد عده‌ای از شیعیان فرستاد تا به آنان بگویم: در حل و فصل منازعات خود از رجوع به حکام و قضات فاسق پرهیزند، بلکه فردی از شیعیان را که به حرام و حلال آگاه است، داور خود بگیرند؛ زیرا امام (ع) او را به قضاوت برگزیده است و نباید آنان در مخاصمات خود، به سلطان جائز رجوع کنند.^۵

۱. همان، ص ۵۵۲.

۲. نساء، آیه ۶۰.

۳. حر عاملی، محمد حسین، وسائل الشیعه، (بیروت: دار احیاء التراث العربی) ج ۱۸، ابواب صفات قضای،

باب ۱۱، حدیث ۱.

۴. همان، حدیث ۹.

۵. همان، حدیث ۵.

از مهمترین وظایف ولی فقیه، ولایت بر قضااست.

فاضل نراقی در این باره در قسمت ولایت بر قضا می‌فرماید:

یکی از وظایف ولی فقیه تصدی امر قضا و رسیدگی به امور رعیت در مرافعات است. متقابلاً بر رعیت نیز واجب است که مرافعات خود را نزد جامع‌الشرایط ببرد و احکام صادر شده از او بپذیرد.^۱

فاضل نراقی، دلایل اثبات ولایت عامه برای فقیه جامع‌الشرایط را، دلایل اثبات ولایت بر قضا نیز می‌داند^۲ و علاوه بر احادیث مذکور در بحث قبلی، در بخش ولایت بر قضا، دو حدیث دیگر، یعنی روایت داوود بن حصین^۳ از امام صادق (ع) و روایت منیری^۴ را نیز به عنوان دو دلیل دیگر که ولایت بر قضا را برای فقیه اثبات می‌نماید، بیان می‌کند.

اجتهاد، مهم‌ترین شرط برای علم به قوانین الهی

کسانی که از سوی نمایندگان بلاواسطه الهی، یعنی پیامبران به قضا منصوب می‌شوند، باید شایستگی نمایندگی خدا را داشته باشند. یکی از شرایطی که برای این نمایندگان الهی ضروری است، اطلاع از قوانین الهی است. علم به قوانین الهی از دو طریق میسر است: یکی اجتهاد و دیگری تقلید. اجتهاد نوعی توانایی علمی است که انسان با برخورداری از آن قادر است قوانین الهی را از منابع اصلی آن، یعنی قرآن و حدیث استنباط و استخراج کند.

دیدگاه فقها درباره شرط اجتهاد

فقها درباره این‌که آیا اجتهاد در قاضی معتبر است یا نه، نظرهای مختلفی ارائه داده‌اند که به طور کلی می‌توان این نظرها را به دو دسته تقسیم کرد:

الف) دسته‌ای از فقها که اجتهاد را شرط لازم می‌دانند؛

این دسته به سه گروه تقسیم می‌شوند:

۱. عده‌ای از فقها قائل به اجتهاد مطلق هستند. فقهایمانند شهید ثانی،^۵ علامه

۱. نراقی، ملا احمد، عوائد الایام، ص ۵۳۹.

۲. همان، ص ۵۵۲.

۳. رجوع کنید به: وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب صفات قاضی، بند ۹، حدیث ۲۰.

۴. همان.

۵. شهید ثانی، مسالک الافهام (قم: کتابخانه بصیرتی) ج ۲، ص ۳۵۱.

حلی،^۱ و صاحب ریاض،^۲ که ادعای اجماع بر اشتراط اجتهاد مطلق کرده‌اند. محمدجواد مغنیه در این باره می‌گوید:

بارها تذکر داده‌ام و در هر بار دقت فراوان کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که ملکه اجتهاد تجزی نمی‌یابد. اگر کسی قادر بر استنباط بعض باشد، توانایی استنباط کل را نیز دارد و کسی که فاقد این قدرت در کل باشد، فاقد آن در بعض نیز هست و به هر حال فتوا دادن و قضا فقط برای مجتهد جایز است.^۳

صاحب مفتاح الکرامه تجزی در اجتهاد را قبول ندارد و می‌گوید:

برای مجتهد متجزی چیزی جز ظن حاصل نمی‌شود، اجماعی هم در حق او وجود ندارد، آن‌گونه که در مورد مجتهد مطلق وجود دارد. مجتهد مطلق، به دلیل اجماع بر قبول ظن او، عالم است؛ اما ظن مجتهد متجزی را نمی‌توان پذیرفت؛ چون دلیلی برای پذیرش آن وجود ندارد، چنان‌که جماعتی این‌گونه پنداشته‌اند.^۴

۲. دسته دیگری از فقها اجتهاد را در قاضی شرط می‌دانند، اما در صورت نبودن مجتهد مطلق و در حال اضطرار حکم متجزی را می‌پذیرند؛ مانند محقق اردبیلی که در این باره می‌گوید:

اگر مجتهد مطلق وجود داشته باشد. شکی در تولی قضا به وسیله او نیست. اما اگر مجتهد مطلق وجود نداشته باشد، قول مشهور و حتی اجماع نشان‌دهنده عدم پذیرش حکم اوست. اما من در حاشیه بر دروس مطلبی را بر این مبنا دیده‌ام که اگر مجتهد مطلق وجود نداشته باشد و فقیه عادل و امامی باشد که تمامی شرایط اجتهاد را دارا نباشد، می‌تواند بین مردم حکم نماید و عمل به آنچه وی می‌گوید، چه صحیح و چه باطل، واجب است.^۵

صاحب کفایه^۶ و محقق قمی^۷ و ملااحمد نراقی^۸ نیز این نظر را دارند.

۳. برخی از فقها، تجزی در اجتهاد را، چه در حال اضطرار، و چه اختیار می‌پذیرند.

۱. علامه حلی، قواعد الاحکام (قم: الرضی، ۱۴۰۴ق) ج ۲، ص ۲۰۲.

۲. طباطبائی، سیدعلی، ریاض (مؤسسه نشراسلامی، ۱۴۱۲) ج ۲، ص ۳۸۶.

۳. مغنیه، محمدجواد، فقه امام صادق (ع)، (بیروت: دارالجود، ۱۴۰۲) ج ۶، ص ۶۹.

۴. حسینی عاملی، سید محمدجواد، مفتاح الکرامة، ج ۱۰، ص ۳.

۵. محقق اردبیلی، مجمع الفایده و البرهان (چاپ اول، قم: مؤسسه نشراسلامی، ۱۴۱۲ق) ج ۱۲، ص ۱۴.

۶. محقق سبزواری، کفایة الاحکام (اصفهان، چاپ سنگی، ۱۰۹۰ق) ص ۲۶۲.

۷. محقق قمی، غنایم الایام، ص ۶۷۲.

۸. نراقی، ملااحمد، مستند الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۳.

بارزترین این افراد ملاحمد نراقی است. شاگرد ایشان شیخ انصاری می‌فرماید:
 بنا بر قول قوی‌ترین مجتهد متجزی و مطلق تفاوتی نیست و تجزی در اجتهاد
 برای قاضی کفایت می‌کند. چنان‌که شهید اول^۱ و شهید ثانی^۲ نیز این مطلب را
 ذکر نموده‌اند و چنان‌که در زمان نبی اکرم (ص) و علی (ع)، افرادی که به این مقام
 نصب می‌شدند، ملکه استنباط جمیع مسائل را نداشتند.^۳

ب) گروهی که اجتهاد را لازم نمی‌دانند

در بین فقها مرحوم صاحب جواهر ضمن بحث مبسوطی چنین نتیجه می‌گیرد
 که قضا و داوری مقلد، نافذ است. ایشان می‌فرمایند:
 آن چیزی که از قرآن و روایات استفاده می‌شود این است که حکم عدل و قسط از
 هر مؤمنی صادر می‌شود صحیح است، خداوند در قرآن فرموده است: «و اذا
 حکمتم بین الناس ان تحکم بالعدل»^۴ و بعد آیات دیگری را که همه اشاره به
 حکم عدل است ذکر می‌کند و مفهوم گفتار خداوند «من لم یحکم بما انزل الله
 فاولئک هم الفاسقون»^۵ [یعنی کسی که به چیزی که خداوند فرستاده، مبنای ما
 انزل الله حکم نکند، فاسق است، دلالت دارد بر این‌که معیار، حکم حق است و
 حکم حق، آن حکمی است که پیش اهل بیت محمد (ص) می‌باشد و شکی
 نیست کسی که حکمی را از امام بشنود و طبق آن حکم نماید، گرچه به درجه
 اجتهاد نرسیده باشد، مشمول آیات و روایات قرار می‌گیرد؛ و امام صادق (ع) در
 روایت ابی‌خدیجه که فرمود: «ببینید چه کسی چیزی از قضاوت‌های ما را
 می‌داند»، اعم است از این‌که از روی اجتهاد بداند یا از روی تقلید. هم‌چنین کسی
 که پیش او احکام ائمه باشد، از روی اجتهاد صحیح و یا از روی تقلید و صحیح
 آن‌ها را کسب کرده باشد، و به آن احکام عمل نموده و مطابق آن حکم کرده باشد،
 این حکم را حکم حق و عدل گویند. البته این مطلب را نباید فراموش کنید که
 صحیح بودن این داوری، متوقف بر اذن امام است؛ زیرا امام صادق (ع) همان‌گونه
 که در حدیث ابی‌خدیجه بیان شد، فرمود: «من او را قاضی قرار داده‌ام» و این بیان

۱. شهید اول، الدروس، (قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴ق) ج ۲، ص ۶۶.

۲. شهید ثانی، شرح لمعه، تصحیح و تعلیق سید محمد کلانتر (نجف اشرف ۱۳۸۷ق) ج ۲، ص ۴۱۸. باید یادآوری
 نمود که شهید ثانی در شرح لمعه تجزی را جایز دانسته وی در کتاب مسالک فقط اجتهاد مطلق را می‌پذیرد.

۳. شیخ انصاری، کتاب القضا، با همکاری گروه تحقیق بزرگداشت شیخ اعظم، انصاری (قم: باقری، ۱۴۱۵ق).

۴. نساء، آیه ۵۸. ۵. مائده، آیه ۴۷.

امام بر اذن معصوم دلالت می‌کند. و از طرفی نصوص ذکر شده دلالت می‌کند که ائمه (ع) منصب قضا را برای شیعیان جعل کرده‌اند و اجازه داده‌اند که شیعیان، چه از روی تقلید صحیح، بین مردم طبق احکام آنان داوری کنند و تمام سختگیری‌های ائمه در مورد تصدی مقام قضا به دلیل مخالفین بوده است که حکمشان بر پایه قیاس استحساناتی است که پیش خودشان دارند، و خود را بی‌نیاز از مراجعه به حکم ائمه طاهرین می‌دانستند.

علاوه بر ادله فوق، قضاتی که در زمان پیامبر (ص) بودند و داوری می‌کردند، آنان نیز به مرتبه اجتهاد نرسیده بودند، فقط طبق چیزی که از پیامبر (ص) شنیده بودند، حکم می‌کردند. و این‌که ائمه در زمان غیبت، مجتهدین را برای قضا نصب کرده‌اند، نمی‌تواند دلیل بر این باشد که نصب غیر مجتهد برای قضا جایز نیست. البته ممکن است گفته شود که تمام ولایتی که برای امام است، برای مجتهدین هم هست. و وقتی با روایات متعدد از جمله توقیع امام زمان (عج) برای مجتهدین ثابت شد، می‌توان گفت که مجتهد می‌تواند، مقلد را برای امر قضا نصب نماید. در این حدیث حکم او، حکم مجتهد و حکم مجتهد، حکم ائمه (ع) و حکم ائمه (ع)، حکم خداوند خواهد بود و هر کس این حکم را رد کند، حکم خدا را رد کرده است.^۱

صاحب کتاب فقه القضا نیز همین نظر را دارد و می‌گوید:

دلیلی بر اشتراط اجتهاد از نظر قرآن و روایات و اجماع علما وجود ندارد. آنچه مهم است، قضا و داوری بر اساس عدل است. هم‌چنین وقتی که احکامی که از ادله اربعه استنباط شود در کتاب‌ها نوشته شد، اشخاص هم قدرت تطبیق آن کلیات را به موارد خاص و جزئیات داشته باشند، قضاوت چنین افرادی منعی ندارد. اما در زمان حضور امام یا در زمان حکومت طاغوت، قضای غیر مجتهد، جایز نیست؛ چون اجازه‌ای از ناحیه معصوم (ع) وجود ندارد. ولی در زمان غیبت و تشکیل حکومت حقه اسلامی چه منعی است که ولی امر مسلمین به چنین افرادی اجازه داوری بدهد؟^۲

۱. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲) ج ۴۰، ص ۱۵-۱۹.

۲. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، فقه القضا (قم: منشورات مکتب امیرالمؤمنین (ع)، ۱۴۰۸ق) ص ۹۸-۹۷.

ب) دیدگاه فاضل نراقی درباره شرط اجتهاد

فاضل نراقی در کتاب مستند الشیعه به بحث و بررسی درباره مسئله ضرورت اجتهاد در قاضی پرداخته و می‌فرماید:

دلایلی که مشهور برای اثبات اشتراط اجتهاد در مورد قاضی آورده‌اند، عبارتند از: اجماع منقول، اصل عدم نفوذ حکم هیچ فردی بر فرد دیگری، مگر با دلیل و اشتراط اذن، که این اذن تنها به فرد عالم یا مجتهد داده شده است و اجماع نیز تنها در مورد فرد مجتهد بیان شده است.^۱

برخی از علما دلیل دیگری نیز آورده‌اند و می‌گویند: چون برای غیر مجتهد غالباً چیزی جز ظن حاصل نمی‌شود، لذا نمی‌تواند عهده‌دار این منصب گردد. البته برای مجتهد هم ممکن است ظن خاص حاصل شود، ولی این ظن در حکم قطع است و برای غیر مجتهد این ظن حاصل نمی‌شود. فاضل نراقی در پاسخ می‌گوید:

اگر مقصود شما نفی قضا برای غیر مجتهدی است که نه از عالم زنده و نه از عالم مرده تقلید می‌کند و به ظواهر کتاب و اخبار، بدون قوه اجتهاد مراجعه می‌کند، این مطلب مشخص است که هیچ‌کس این فرد را شایسته تصدی مسند قضا نمی‌داند. اما اگر مراد این افراد نفی داوری فرد غیر مجتهد به طور مطلق باشد، حتی فرد عادل و تقلید کننده از فرد زنده در تمام جزئیات یک واقعه، یا فردی که مقلد مجتهد مرده با اجازه مجتهد زنده است، این امر بسیار بعید است؛ چون اگر مقلدی باشد که به تمام تفاسیل واقعه‌ای که بین طرفین نزاع واقع شده است آگاه باشد و فتوای مجتهد در تمام جزئیات این واقعه را با علم بداند، در واقع حکم خداوند را در مورد طرفین نزاع می‌داند؛ زیرا حکم او حتی اگر ظنی هم باشد، اعتبار و حجیت نسبت به طرفین نزاع معلوم است. لذا این فرد عالم به حکم خداست و مطابق اخباری که اذن برای قضای فرد عالم به حکم خدا می‌داد، این فرد از اصل خارج است و می‌تواند بین آن‌ها داوری کند.

دلیل فوق را فاضل نراقی برای سست نمودن دلیل افرادی که می‌گویند «چون برای مقلد ظن حاصل می‌شود، لذا قضای او پذیرفته نیست» می‌آورند؛ اما پس از آن، دلایل اثبات اشتراط اجتهاد را بیان کنند و در آغاز دلایل افرادی که قضای مقلد را بپذیرند نیز سست کرده، به حدیثی اشاره می‌نمایند که افراد موافق جواز قضای مقلد، به آن استناد

۱. نراقی، ملا احمد، مستند الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۳.

می‌جویند. این حدیث به «حسنه هشام» معروف است و در این حدیث آمده است:
 هنگامی که حضرت علی (ع) شریح قاضی را متولّی امر قضا نمود، بر او شرط
 کرد که حکمش تا زمانی که بر حضرت عرضه نگردد، نافذ نباشد^۱
 مرحوم نراقی درباره این حدیث می‌گوید:

شاید این حدیث نیکو باشد. البته در صورتی که حضرت علی (ع) به جهت تقیّه
 خودشان امر قضا را در دست نگرفته باشند. که ظاهر هم، همین امر را نشان
 می‌دهد.^۲

دلیل دیگری که افراد طرفدار جواز داوری مقلّد آورده‌اند - همان‌گونه که بیان شد -^۳
 این است که اخباری که برای تصدی امر قضا صادر شده است، شامل مجتهد و مقلّد، هر
 دو می‌گردد. فاضل نراقی در ردّ این دلایل می‌فرماید:

هر چند این اخبار به گونه‌ای مطلق، تصدی قضا را، هم برای مقلّد و هم مجتهد
 اثبات می‌کند، ولی اخبار دیگری نیز هستند که این اخبار را مقید می‌کنند.
 اخباری نظیر «توقیع» که می‌فرماید: «به روایان احادیث ما رجوع کنید.» و منظور
 از راوی حدیث، کسی است که احکام را از طریقی که شارع به آن راضی است،
 استنباط و استخراج نماید.^۴

و در پایان، این‌گونه نظر می‌دهند:

از تقلید روایات مطلق به وسیله روایاتی که نشان‌دهنده خصوص فرد مجتهد
 است، صحت قول مشهور، یعنی عدم جواز تولّی قضا برای فرد غیرمجتهد
 آشکار می‌گردد.

۲. آیا فاضل نراقی تجزی در اجتهاد را برای داوری کافی می‌داند؟

ملا احمد نراقی، تجزی در اجتهاد را برای تصدی منصب قضا کافی می‌داند و در این باره
 می‌فرماید:

اگر مراد از تجزی، تجزی ملکه اجتهاد باشد، مسلم است که این امر غیر ممکن
 است و ملکه اجتهاد، تجزی نمی‌پذیرد. اگر مراد فقها از اجتهاد مطلق، اجتهاد
 فعلی مطلق باشد، چنین امری نیز ناممکن است و تاکنون تحقق نیافته است.

۱. کلینی، رازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، کافی (بیروت: دارصعب و دارالنعرف ۱۴۰۱ق) ج ۷، ص ۴۰۷، ح ۳.

۲. نراقی، ملا احمد، مستند الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۵.

۳. ضمن بیان ادله صاحب جواهر.

۴. همان.

قول حق این است که حکم مجتهد متجزی نافذ است؛ زیرا مراد از «متجزی» کسی است که قدرت استنباط پاره‌ای از احکام را داراست، در حالی که تمام شرایط اجتهاد در او جمع است و قادر است مسائل و احکام را از مآخذ معلوم الاعتبار استخراج نماید و حجیت آن‌ها را با دلیل قطعی ثابت نماید. و اگر ظنی هم برایش حاصل می‌شود، ظن خاص و ظن متعبر است که حجیت آن به وسیله دلایل قطعی توسط شارع اثبات گردیده است.

این فرد با این شرایط، در زمره افراد مطرح شده در حدیث ابو‌خدیجه^۱ و توقیع رقیع^۲ قرار می‌گیرد.

البته باید خاطر نشان کرد که مراد ما از متجزی که امر قضا برایش جایز است، کسی نیست که قضیه‌ای را در مورد واقعه‌ای خاص، به واسطه اجماع یا ضرورت عقلی بدانند، بلکه مراد ما کسی است که قسمتی از احکام از منابع آن اخذ نموده است. چنانچه در احادیثی که در این مورد ذکر شد «رواة احادیثنا» و «من نظر فی حلاحنا و حرامنا» نیز بر این مطلب دلالت دارد و ثابت می‌کند که اطلاق احادیث صحیح دیگر تخصیص خورده است.^۳

تذکر

پذیرفتن داوری مجتهد متجزی از سوی فاضل نراقی می‌تواند نشان‌دهنده دقت این عالم بزرگوار در امور اجتماعی و نگاه عمیق ایشان به مسائل فقهی باشد، به گونه‌ای که تمام مسائل را با دیدی باز بررسی کرده و نظریات منطقی خود را با در نظر گرفتن تمام جوانب به دست می‌دهد.

صاحب کتاب الفقه در این باره می‌فرماید:

آنچه گفتار این بزرگوار را تأیید می‌کند این است که از صدر اسلام تا به امروز، افراد مجتهد به تعداد بخش‌ها و شهرها معمولاً نبوده‌اند. و اگر بنا شود مردم در نزاع‌های شان به مجتهد رجوع کنند، این از بزرگ‌ترین اقسام عسر و حرج است، بلکه بیش‌تر اوقات پیدا کردن مجتهد برای فصل متعذر است و از خدای حکیم تشریح چنین حکمی که مردم را به زحمت و حرج بیندازد، بعید است.^۴

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب اول از ابواب صفات قاضی، حدیث ۵.

۲. همان، ص ۹۸، باب (۱) ابواب صفات قاضی، حدیث ۱. همان، ص ۳.

۴. حسینی شیرازی، سید محمد، الفقه: کتاب القضا (بیروت: دارالعلوم، ۱۴۰۹ق) ج ۸۴، ص ۲۵.

شاگرد بزرگ ملا احمد، یعنی شیخ انصاری هم با ایشان هم‌رأی است و می‌فرماید:
هیچ فرقی بین مجتهد مطلق و متجزی بنا بر قول اقوی نیست؛ به دلیل اطلاق
ادله‌ای که در مورد نصب قاضی ذکر گردیده است. دیگر این‌که ما قطع داریم که
کسانی که در زمان نبی اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) برای این منصب انتخاب
می‌شدند. برخی از آن‌ها، ملکه استنباط تمام مسائل را نداشته‌اند.^۱



۱. انصاری، مرتضی، کتاب القضا، ج ۲۲، ص ۳۰.